

سیمون دوبوواریسم وارونه (نقدی بر کتاب در خدمت و خیانت زنان اثر شهلا زرلکی)فاطمه رنجبر^۱**چکیده**

در سال‌های اخیر پرداختن به مبحث جنسیت و بیان تفاوت‌های جنسیتی که گاه در زبان پنهان شده و گاه مشروعیت و بیان علنی یافته از مسائلی است که به آن توجه بسیار شده است. در این راستا بسیاری از آثار مهمی که تاکنون در این زمینه خلق شده‌اند همگی تحت تأثیر دریافت سیمون دوبوواریسم از مفهوم دیگر بودگی زنان قرار دارند؛ شرح دوبوواریسم در مورد ساختار جنسیت به مثابه یک محصول فرهنگی و نه به مثابه یک ذات زیستی و نیز توجه او به دیگر بودگی اجتماعی زن، اهمیت زیادی برای نظریه‌پردازان فمینیستی داشته است، وی برخلاف رویکرد رایج زمان خود مفهوم جنسیت را با در نظر گرفتن شرایط زیستی، تاریخی و اقتصادی زنان و مردان تحلیل می‌کند و مراحل و گفتمان‌هایی را شرح می‌دهد که فرهنگ‌ها در جوامع به کار می‌گیرند تا تمایز مفهومی بین زنانگی و مردانگی را برساخته و آن را حفظ کنند. در ایران نیز کتاب در خدمت و خیانت زنان اثر شهلا زرلکی جزء معدود آثاری است که در سال‌های اخیر در خصوص مسئله جنسیت و زنانگی منتشر شده است، در این اثر نویسنده تلاش کرده است با پرداختن به نکاتی از جمله ازدواج، خواهرانگی، زبان زنانه و خیانت‌های فمینیسم به بررسی وضعیت زیستی و اجتماعی زنان بپردازد. در این پژوهش تلاش شده است تا با نگاهی تحلیلی - انتقادی به بررسی و نقد کتاب مذکور و آراء نویسنده پرداخته شود. برآیند پژوهش نشان می‌دهد، شهلا زرلکی با نگاهی متفاوت و ذات‌انگارانه به مسئله جنس و هویت جنسیتی و تدوین مجدد زنانگی، زن شدن و برساخت زنانگی ایدئولوژیک در نقطه مقابل آراء دوبوواریسم و فمینیست‌های معاصر قرار دارد.

کلمات کلیدی: جنسیت، سیمون دوبوواریسم، شهلا زرلکی، زبان زنانه، کژ فهمی‌های فمینیستی

^۱ دکترای زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

بنا بر مقتضیات فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیکی در ایران - از دیرباز تاکنون - تبیین مسئله جنسیت و ساخت اجتماعی زنانگی / مردانگی و مناسبات ویژه آن بسیار دشوار و پیچیده بوده است و به نظر می‌رسد برای پژوهشگری که موضوع کار خود را بررسی مسئله جنسیت قرار داده سخن گفتن از بساخت‌های اجتماعی مردانگی و زنانگی در جامعه‌ای که اسطوره‌های آفرینش و ساختارهای متعدد فرهنگی و فلسفی آن بر اساس نظامی از دسته‌بندی‌های «افراطی دوگانه» و «دو عنصری» بنا شده‌اند و قسمت اعظم قدرت این تفکر دوگانه ساز ناشی از نوعی قدرت ایدئولوژیکی است کاری بس دشوار و دردسرافرین باشد. این در حالی است که در اروپا و آمریکا طی چند دهه اخیر مجموعه‌ای عظیم از دانش و متون علمی با محوریت مقولاتی چون جنسیت، هویت و سکسوالیته تولید شده که به لحاظ تاریخی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی غنی است و پایه‌های تحلیلی قدرتمندی دارد اما در ایران مطالعات انجام شده در باب جنسیت، فمینیسم و نظریه‌های مردانگی و زنانگی اغلب تئوریک بوده و بررسی تاریخی بساخت جنسیت و نشان دادن چگونگی شکل‌گیری هنجارهای جنسیتی در قالب انواع گفتمان‌ها و روابط قدرت موضوعی است که مطالعه و تحلیل آن همچنان در جامعه ما مغفول مانده است. از معدود آثاری که در سال‌های اخیر در خصوص بازنمایی و تحلیل جنسیت ارائه شده، کتاب در خدمت و خیانت زنان اثر شهلا زرلکی بوده است. نویسنده در این کتاب به‌زعم خود سعی کرده از پرداختن به تاریخ و فرهنگ مردسالار و نقش آن در فرو کاستن هویت‌های زنانه پرهیز کند و تلاش دارد تا آسیب‌شناسی زن را با تمرکز بر مسائل روان‌شناختی، اجتماعی و ایده‌های خود مورد نقد و بررسی قرار دهد. با توجه به این‌که نویسنده کتاب، خود یک زن است، طرح دیدگاه‌های او نسبت به ظرفیت جسمانی و روحی زنانه نکته‌ای قابل توجه در این کتاب است. نویسنده کتاب با پرداختن به نکاتی از جمله ازدواج، خواهرانگی و خیانت‌های فمینیسم و زبان زنانه به تحلیل وضعیت ذاتی، طبیعی و زیستی جنسیت زنانه پرداخته است. نکته قابل توجه در این کتاب لحن و زبان نویسنده است که آشکارا تقلیدی است از سبک نوشتاری فمینیست معروف سیمون دوبوواری در کتاب جنس دوم؛ با این تفاوت که نویسنده با نگاهی ذات‌انگارانه در نقطه مقابل ایده‌های اگزیستانسیال دوبوواری و تئوری‌های فمینیستی قرار دارد. در این جستار تلاش شده است ضمن معرفی کتاب در خدمت و خیانت زنان اثر شهلا زرلکی و مرور مختصر دیدگاه‌های دوبوواری و ایده‌های فمینیستی، به نقد

و تحلیل کتاب در خدمت و خیانت زنان در دو بخش «زبان زنانه» و «کژفهمی‌های فمینیستی» پرداخته شود.

شهلا زرلکی و کتاب در و خیانت زنان

شهلا زرلکی متولد ۱۳۵۵ ش خدمت. نویسنده و منتقد ایرانی است. از جمله آثار او می‌توان به جادوگر سرزمین سامبا بررسی آثار پائولو کوئیلو، انسان‌گرایی تمام‌عیار بررسی آثار ژوزه ساراماگو، خلسه خاطرات و... اشاره کرد و کتاب در خدمت و خیانت زنان که گفتارهایی درباره زنان را شامل می‌شود. مطابق با گفته‌های نویسنده که در کتاب آمده: «در کتاب در خدمت و خیانت زنان تا آنجا که توانسته‌ام از پرداختن به فرهنگ و تاریخ مردسالار و نقش آن در فروکاستن نقش‌های زنانه پرهیز کرده‌ام. تنها به این دلیل ساده که امروز هر روزی را بگشایی سخن از ستم تاریخی مردان است و مظلومیت زنان. پس نخواستیم مرتکب تکرار این قصه مکرر شوم که تکرار مکررات جز ملال حاصلی ندارد.» بنابر ادعای نویسنده تمرکز بحث‌های کتاب مذکور بر بازنمایی و توصیف ویژگی‌های زیستی زن است. در این راستا نویسنده گاه مبنا را بر کاستی‌ها و کژی‌های تنانه‌ی ناگزیر گذاشته و گاه بر خصوصیات زنانه معرفی شده به واسطه علم روان‌شناسی و روان‌پزشکی. نویسنده مدعی است در این مسیر از ادله و نظریات مطرح روان‌شناسی برای تبیین مفاهیم و تعاریف یاری گرفته است. همچنین در کتاب از فمینیسم و آثار و عواقب آن نیز سخن گفته شده است. در فصل کاملی از کتاب پای فمینیسم نیز به میان می‌آید و خدمات و خیانت‌های آن در مراحل مختلف اوج‌گیری آن تشریح می‌شود. کتاب مذکور در چهار بخش تنظیم شده که به‌طور خلاصه به‌این ترتیب است: ازدواج، توهم یک ضرورت، گهواره‌ای که همراه ویران می‌شود، در خدمت و خیانت زنان، جنس سوم. در کتاب هر کدام از بخش‌های نام‌برده به زیرمجموعه‌های دیگر نیز تقسیم شده است.

چارچوب مفهومی و ادبیات پژوهش

فمینیسم، جنسیت و فرهنگ

اغلب فمینیست‌ها و پژوهشگران حوزه جنسیت که در خصوص اثرات زیستی، فرهنگی و سیاسی تقریباً جنس و جنسیت مطالعه و تحقیق می‌کنند معتقدند اگرچه «جنس»^۲ فرد با توجه به مشخصات تن معین می‌شود، اصلی‌ترین مفاهیم «جنسیت»^۳ تکوینی (قابلیت‌هایی که

^۲ -sex

^۳ -Gender

زنانه و مردانه بودن را شکل می‌دهند) و عمدتاً برساخته‌هایی^۴ فرهنگی هستند که در نتیجه تعصبات مردسالارانه تمدن ما ایجاد شده‌اند. (نک ایبرمز، ۱۳۹۴: ۱۴۲)، بر اساس نظریه‌های برساخت‌گرایی اجتماعی جنسیت^۵ انسان‌ها به خاطر جنسیتی شدن تن و روان‌هایشان در روند رشد اجتماعی، احتمالاً درک متفاوتی از جهان خواهند داشت؛ و بنابراین احتمالاً آن را به طور متفاوتی نیز تفسیر می‌کنند. به‌زعم آلن مورس^۶ شرایط اجتماعی، حقوق قانونی، سیاسی، اقتصادی و موقعیت‌های گوناگون زنان و مردان که در پرورش اجتماعی اولیه و ثانویه جنسیتی شده‌اند، هم در شکل‌بندی انسانیتشان و هم در نوشتارشان اهمیت بسیار می‌یابد (Mores: XI) زیرا آنان به‌عنوان زنانه یا مردانه «جنسیت» یافته‌اند و این مهم در جهان بینی و آنچه برای نوشتن برمی‌گزینند همواره دیده می‌شود؛ بنابراین با توجه به این متغیرها، بدیهی است که جنسیت نویسنده در طریقه‌های نوشتار و تفسیر او از جهان و اجتماع خواهد بود؛ بر این اساس همواره رتبه‌بندی رایج آثار علمی، ادبی، روان‌شناختی و همچنین نقادی آن‌ها اگرچه نا آشکارا اما کاملاً متعصب به جنسیت بوده است. در بحث از زبان و جنسیت نیز که پژوهشگران زبان‌شناسی اجتماعی آن را تجزیه و تحلیل می‌کنند، دو مسئله اساسی مورد توجه قرار می‌گیرد، یکی تفاوت‌های زبان زنان و مردان و دیگری پایدارسازی سلطه جامعه مردسالار بر زنان با ابزار زبان. همچنین باید به این نکته توجه کرد که زبان در ذات خود قائل به جنسیت نیست، بلکه نگرش کاربران زبان چنین است. در واقع جنسیت در زبان، مربوط به مرحله اجتماعی شدگی آن است.

سیمون دوبووار و جنس دوم

کتاب جنس دوم، اثری است از سیمون دوبووار^۷ که در ژوئن ۱۹۴۹ منتشر شد. کتاب با اقبال شدید خوانندگان مواجه شد و در همان هفته اول بیست و دو هزار نسخه از آن به فروش رفت. جنس دوم در دو جلد و هفت قسمت تنظیم شده است که در فصل‌های گوناگون از زوایای تاریخی، اجتماعی، فلسفی و روان‌شناختی به پدیده زنانگی می‌پردازد. انتشار این کتاب در فرانسه یک رخداد بسیار شگفت‌انگیز، بحث‌برانگیز و حتی جنجالی شمرده شد. این کتاب جنجالی که تا مدت‌ها ممنوع بود اما خوانندگان و طرفداران بسیاری داشت، پدیده زنانگی را از منظرهای گوناگون مورد کاوش قرار می‌دهد. تأثیر این اثر تا حدی بود که کلیساهای کاتولیک،

^۴ - constructs

^۵ -Social Construction of Gender

^۶ -Ellen Mores

^۷ -Simone de Beauvoir ۱۹۰۸

خواندن و بازنشر آن را ممنوع اعلام کرد. دوبوواری به‌عنوان مادر فمینیسم بعد از ۱۹۶۸ شناخته می‌شود. این کتاب به‌تفصیل به تجزیه و تحلیل ستمی که در طول تاریخ به جنس زن شده است می‌پردازد. این کتاب چند سال پس از چاپ در فرانسه، به انگلیسی ترجمه و در آمریکا منتشر شد و تقریباً تا امروز به‌عنوان مانیفست فمینیسم شناخته می‌شود. دوبوواری در کتابش ابتدا به محدودیت‌های زیست‌شناختی در زندگی اجتماعی زنان اشاره می‌کند. سپس به این می‌پردازد که این محدودیت‌ها اگرچه مهم‌اند، اما نمی‌توانند به‌عنوان عامل انقیاد زن توجیه شوند. نویسنده سپس به دوران زن‌سالاری در تاریخ می‌پردازد. البته معتقد است که باوجود الهه بودن زن، او از حقوق اجتماعی محروم بوده است. به زعم او قبل از دوران سرمایه‌داری زن کلاً موجودی پست بود و پس‌از آن، زن تنها مایه احترام بود. بعد از صنعتی شدن و ورود زن به کارگاه‌ها، وضع او به‌شدت رقت‌انگیزتر نیز شد. نویسنده در ادامه به جنبش حق رأی اشاره می‌کند و تصریح می‌کند که علت عقب‌ماندگی زن‌ها، کهنتری آن‌ها در تاریخ بوده است. دوبوواری پس‌از آن است که خواست‌های زنان را مطرح می‌کند در ادامه کارخانه‌داری را زیر سؤال می‌برد. او می‌گوید زن با ازدواج رعیت مرد می‌شود. به نظر دوبوواری ازدواج زن را نابود می‌کند و استعدادهای او را به فنا می‌دهد. دوبوواری سپس به مادری می‌پردازد و اینکه جلوگیری از سقط‌جنین موجب تولد فرزندان زجرکش می‌شود. به نظر دوبوواری چیزی که به آن گزینه مادری می‌گویند، اساساً پدیده‌ای اجتماعی و فرهنگی است و می‌تواند وجود نداشته باشد. سپس به آرایش و لباس اشاره می‌کند و می‌گوید جامعه از زن می‌خواهد خود را به یک شیء اروتیک تبدیل کند. علاوه بر پوشش و آرایش، یکی دیگر از بیگاری‌هایی که اجتماع به زن تحمیل می‌کند دیدوبازدید است. او باید به بهترین وجه پذیرایی کند؛ ظرف‌های کریستال خود را به معرض نمایش بگذارد و... سپس به بردگی زن در روسپی‌گری می‌پردازد و البته می‌گوید درواقع این روسپی‌گری هم مانند ازدواج نوعی معامله است. او در بحثش از زن مستقل می‌گوید این حقوق اگر با استقلال اقتصادی همراه نباشد فایده‌ای ندارد. نویسنده با اشاره به وظایف مادری که به‌صورت سنتی بر عهده زن گذاشته شده است اشاره می‌کند که زن مستقل امروزه بین منافع حرفه‌ای و امیال طبیعی‌اش دوپاره شده است. دوبوواری تأکید می‌کند قرن‌هاست که از زن و مرد به‌عنوان دو جنس مخالف یاد می‌شود. پیش‌تر از این مردها علناً زن را ناقص‌العقل می‌خواندند و تمام حقوق انسانی را از او دریغ می‌کردند. علی‌رغم تلاش‌های بسیاری که متفکران زن و مرد مبذول داشته‌اند تا جایگاه زن را به جایگاه یک انسان در جامعه

ارتقا ببخشند عده‌ای هنوز سرسختانه با این رویکرد مخالفت می‌کنند. بدیهی است وقتی بیماری‌ای قدمت چند هزارساله دارد با ده، بیست و یا پنجاه سال رخت برنخواهد بست، در حقیقت آنچه ما را به دستیابی به حق طبیعی‌مان رهنمون می‌سازد تنها آگاهی و مبارزه در سایه منطق است.

بحث و بررسی

زبان زنانه

زبان شناسان با بررسی زبان‌های گوناگون دریافتند که زنان، زبان به‌گونه‌ای متفاوت از مردان به کار می‌برند. اولین تحقیقات دانشگاهی درباره رابطه میان زبان و جنسیت در ۱۹۲۲ م به‌وسیله *آتو جسرسن*^۸ انجام شد. وی نشان می‌دهد؛ زبان زنان مؤدبانه‌تر و خالص‌تر است، گنجینه لغات زنان کمتر است و آنان در استفاده از لغات، خلاقیت کمتری نشان می‌دهند. مطالعات جسرسن از سوی فمینیست‌ها موردانتقاد قرار گرفت. آن‌ها چنین رویکردی را، جنسیت زده و گزارشی علمی از فرودستی مفروض زنان می‌دانستند. تحقیقات فمینیستی در این خصوص در موج دوم فمینیسم از دهه هفتاد میلادی آغاز شد. اکثر فمینیست‌ها تفاوت‌های جنسیتی در زبان را ناشی از تفاوت در ناحیه استعمال زبان و هم تفاوت در ناحیه بازتاب در زبان می‌دانند؛ اما چگونگی گزارش آنان از تفاوت‌ها با دیگر زبان شناسان متفاوت است. بررسی مقوله جنسیت در زبان نشان می‌دهد که تأثیرپذیری اشخاص (مردان و زنان) از زبان یکسان نیست. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تا حدودی زنان از ساختارهای کهنه‌تر، خالص‌تر و مؤدبانه‌تری از زبان را مورد استفاده قرار می‌دهند و در تلفظ کلمات زنان بیشتر از مردان از واج‌های معیار استفاده می‌کنند. در حقیقت اثر جنسیت در زبان را هم در سطح واژگان زبان و هم در سطح ساختار زبان می‌توان مشاهده نمود. واژگانی مانند زن / مرد، دختر / پسر، نخل / فحّال (در زبان عربی) نشان‌دهنده اثر جنسیت در حوزه واژگان است. همچنین بیان می‌شود زنان به‌واسطه موقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی‌شان از ناسزاهای ضعیف‌تری استفاده می‌کنند و به کلمات خود نیروی دوچندانی وارد می‌کنند تا اهمیت گفته خود را به مخاطب منتقل کنند. در زبان انگلیسی tag question در زبان زنان بسیار کاربرد دارد. زنان به قیدهایی که عواطف شدیدتری را بیان می‌کند علاقه بیشتری دارند و سریع‌تر از مردان صحبت می‌کنند.

⁸ - Jens Otto Harry Jespersen

در کتاب در خدمت و خیانت زنان، نویسنده مسئلهٔ زبان زنانه را در بخشی به نام گهواره‌ای که هرماه ویران می‌شود تشریح می‌کند که البته کمترین تناسب را با بحث زبان و جنسیت دارد. از این موضوع که بگذریم نویسنده بدون ارجاع به هیچ منبع موثق علمی و کتب معتبر زبان‌شناسی یا منابع حوزهٔ زبان و جنسیت و بدون در نظر گرفتن فرایندهای تاریخی و فرهنگی و حتی بدون دلایل کافی در اظهارنظری حیرت‌انگیز زبان زنانه را ناشی از هیستریک بودن شخصیت زنانه و روان‌نژندی و جنون در وجود همهٔ زنان می‌داند. به طوری که بیان می‌کند:

«هیستری به‌عنوان شایع‌ترین بیماری زنانه ابعاد و زوایای متنوعی دارد که به ما امکان می‌دهد آن را تا سر حد قلمرو زبان پیش ببریم. هیجان به‌عنوان چهرهٔ اولیهٔ هیستری در زبان زنانه جلوه‌ای آشکار دارد.» (زرلکی: ۶۱)

«زبان زنانه زبانی هیجان‌زده است... مضمون جملهٔ اول به محتوای جملهٔ دوم گره می‌خورد کثرت معانی در قالب یک انسجام دستوری واحد به ثمر نمی‌نشیند. لفظ در برابر معنا کم جلوه می‌کند... زن تولید معنا می‌کند بی‌توجه به ظرفیت کلام و محدودیت هر گزارهٔ خبری یا توصیفی.» (زرلکی: ۶۲)

«زنان جنون اختصاصی خود را دارند که از نشانه‌های اصلی آن افسردگی و تکلم و گفتار ازهم‌گسیخته است.» (همان: ۷۱)

این در حالی است که رابین لیکاف^۹ استاد زبان‌شناسی و نویسندهٔ کتاب زبان و جایگاه زنان^{۱۰} (۱۹۷۵)، رابطهٔ میان زبان و جنسیت را به‌طور جدی مورد مطالعه قرار داده است، او در پژوهش‌های خود نابرابری در موقعیت‌ها و نقش‌های اجتماعی را موجب تفاوت در گونه‌های زبانی زنان و مردان می‌داند. پنج سال پس از چاپ کتاب لیکاف دیل اسپندر^{۱۱} کتاب زبان مرد ساخته را در انگلستان منتشر کرد، تحلیل‌های اسپندر در این کتاب قویاً زن محور و مخاطب آن عام است. اسپندر در این کتاب می‌کوشد نشان دهد مردان در گفتگو با زنان به دنبال اقتدار جویی و سیطره‌اند و می‌کوشند با تکیه بر این اقتدار مفروض، کلامشان را بیاریند. آلیسون جولی^{۱۲} نیز در کتاب بی‌پرده: درک زبان و جنسیت^{۱۳} (۲۰۱۸) از منظر فمینیستی به رابطهٔ زبان

^۹ - Robin Lakoff

^{۱۰} - Language and Woman's place

^{۱۱} - Dale Spender

^{۱۲} - Allyson Jule

^{۱۳} - Speaking up: understanding Language and gender

زبان و جنسیت می‌پردازد و آن را در موقعیت‌های مختلف از جمله مدرسه، خانواده، محل کار، رسانه و مذهب به بحث بررسی می‌گذارد. این پژوهشگر تصریح می‌کند نوع گفتار و لحن، اصطلاحات، کلمات و حتی حرکات سخن‌گویان متأثر از فرهنگ برساخته جنسیتی است. سارا میلز^{۱۴} نیز در کتابی با عنوان سبک‌شناسی فمینیستی^{۱۵} (۱۹۹۵)، تحلیلی جامع از آثار ادبی زنان و تأثیر جنسیت بر نوشتار زنانه ارائه داده است. همچنین او ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را از دلایل تفاوت‌های زبان مردانه و زنانه می‌داند، در حقیقت همه این پژوهشگران تفاوت‌های جنسیتی در زبان را ناشی از تفاوت در ناحیه استعمال زبان و ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جوامع می‌دانند اما چگونگی گزارش آنان از تفاوت‌های زبانی مردانه و زنانه ارتباطی به روان‌نژندی و جنون زنانه یا یکی از طرفین جنسیت ندارد.

کژفهمی‌های فمینیستی کتاب

به نظر می‌رسد فمینیسم مفهومی است که به لحاظ تئوری در ایران به‌طور دقیق تبیین نشده است؛ برخی، تعابیری مترادف با مرد ستیزی و یا روی آوردن زنان به امور مختص مردانه از آن دارند و برخی نیز تصور می‌کنند فمینیسم به معنای عصیان و پرده‌داری زنان در مناسبات اجتماعی است. همچنین آنچه در جامعه ایران در حال حاضر از فمینیسم فهم شده، نوعی کژتابی و برداشت سطحی است. فهم عمومی در خصوص فمینیسم این است که زنان می‌کوشند با توسل به برخی قوانین برتری طلبانه، مردان را تحت سیطره خود درآورند و تقسیم قدرت در خانواده و اجتماع را در قالب زن‌سالاری به سود خود قبضه کنند. درحالی‌که به‌سادگی می‌توان گفت اغلب و یا تمام ایده‌های فمینیستی اصولاً به این امر اشاره دارند که زنان باید به‌واسطه آگاهی از ظرفیت‌های حقیقی و انسانی خود، ارتقا جایگاه اجتماعی، استقلال مالی و تحصیلات منجر به تخصص، ظرفیت وجودی خود را برای پر کردن فاصله اجتماعی‌شان با مردان تقویت کنند. در حقیقت هدف فمینیسم صرفاً متعادل کردن حق و حقوقی است که به‌وضوح به سمت مردان گرایش پیدا کرده است. هسته مرکزی ایده‌های فمینیستی این است که ما همه اعم از مرد و زن هر چه باشیم بایستی به‌عنوان افراد انسانی در نظر گرفته شویم. اگرچه به نظر می‌رسد رسیدن به سطح مطلوبی از این ارتقا و آگاهی مستلزم زیر پا گذاشتن بسیاری از قوانین ساختگی و بی‌پایه و اساس است. سردمداران فمینیست بر این باورند که این طبیعت نیست که محدودیت نقش‌های زنان را موجب شده بلکه این نقش‌ها زاینده مجموعه‌ای

¹⁴ - Sara Mills

¹⁵ - Feminist Stylistics

از پیش‌داوری‌ها، سنت‌ها و قوانین کهن بوده است که مستلزم بررسی و مطالعه دقیق تاریخی و فرهنگی است. در این راستا مهم‌ترین کژفهمی فمینیستی کتاب در خدمت و خیانت زنان بررسی غیر تاریخی، عامیانه و فی‌البداهه وضعیت اجتماعی زنان است که همواره در جوامعی چون جامعه ایرانی به‌شدت فرودست تلقی شده‌اند. نویسنده صراحتاً بیان می‌کند که مطالعه و تحلیل او به‌هیچ‌وجه تاریخی نیست زیرا سخن گفتن از وضعیت تاریخی چیزی جز تکرار مکررات نیست، در عوض او تلاش می‌کند تا مخاطب را قانع کند که تمرکز او بر مسئله جنسیت یک نوع نگاه به ویژگی‌های بیولوژیکی و زیستی زنان است که ارتباطی به مسائل اجتماعی ندارد، چنان‌که در بخش‌هایی از کتاب چنین بیان می‌کند:

«در این کتاب تا آنجا که توانسته‌ام از پرداختن به تاریخ و فرهنگ مردسالار و نقش آن در فرو کاستن نقش‌های زنانه پرهیز کرده‌ام تنها به این دلیل ساده که امروز هر روزی را که بگشایی سخن از ستم تاریخی مردان است. پس نخواستم مرتکب تکرار این قصه مکرر شوم. تمرکز بحث‌های این کتاب بر بازنمایی و توصیف ویژگی‌های زیستی زن است. گاه مینا را بر کاستی‌ها و کژی‌های تنانه ناگزیر گذاشته‌ام و گاه بر خصوصیات زنانه معرفی شده به‌واسطه علم روان‌شناسی و روان‌پزشکی. در این مسیر از ادله و نظریات مطرح روان‌شناسی برای تبیین مفاهیم و تعاریف یاری گرفته‌ام...» (زرلکی: ۱۰)

اگرچه نویسنده در سطر به سطر متن کتاب تلاش کرده است لحن و سبک کتاب جنس دوم را تقلید کند، اما در نگاهی کاملاً متفاوت و متضاد تلاش کرده است وضعیت فرودستی زنان را مسئله‌ای طبیعی و بیولوژیکی نشان دهد، درحالی‌که دوبار در کتاب خود مفصلاً اسطوره‌ها و بت‌واره‌هایی را شرح می‌دهد که به‌صورت تاریخی و فرهنگی برای حفظ تصویر زنانگی به کار می‌روند، اما زرلکی با ساده‌لوحی تمام، تاریخ سیاه و ستمی را که صدها سال زنان را به‌مثابه جنسیت فرودست بر ساخته است نادیده می‌گیرد، درحالی‌که یکی از نشانه‌های اولیه مطالعه مردانگی و زنانگی، بررسی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زنانگی و مردانگی است و در این راستا همواره بحث اصلی جدا کردن مفهوم برساختی جنسیت از جنس بوده و متعاقباً این ادعا که وضعیت اجتماعی زنان دارای هیچ پایه و اساس بیولوژیکی نیست؛ اما این مسئله‌ای است که نویسنده به‌هیچ‌وجه به آن اعتنایی ندارد، در حقیقت نویسنده کتاب با پرداختن به نکاتی از جمله ازدواج، خواهرانگی، خیانت و هم‌جنس‌خواهی بررسی و تحلیل‌های خود را نه بر عوامل بیرونی، بلکه بر ویژگی‌های طبیعی و ذاتی زن استوار کرده است و حتی در

بخشی از گفته‌هایش، اصطلاح «جامعه مردسالار» را توهمی فمینیستی می‌پندارد و زن را موجودی سرتاپا نیازمند، لطیف و شکننده می‌بیند و در ادامه، با همین کلمه مردسالاری است که سایر افکار ضد فمینیستی خود را پوشش می‌دهد.

«در یک قرن و نیم اخیر به واسطهٔ القائات فمینیستی زنان در جهت تساوی با مردان راه‌های بسیاری را تجربه کرده‌اند و تعجبی ندارد اگر یکی از این جلوه‌های برابری آمار خیانت بوده باشد.» (همان: ۱۲۲)

«بیزاری از مرد و میل به همسان‌سازی زن با او پارادوکس گیج‌کننده‌ای است که فمینیست‌ها تبلیغ می‌کنند.» (همان: ۲۲)

نویسنده عامل و منشاء تمام بی‌بندوباری‌ها و فساد در جامعه را مکاتب فمینیستی به خصوص از نوع موج دومی آن می‌داند و ادعا می‌کند فمینیسم، مکتبی است که «هم‌جنس‌گرایی» را گسترش می‌دهد و اگر نتواند این کار را بکند، با تنوع‌طلبی و زندگی آزادانه روسپی‌گری را ترویج می‌کند. او حتی تساوی حقوق زن و مرد را نیز یک دیوار دفاعی زنانه می‌پندارد، این در حالی است که فمینیست‌ها همواره کوشیده‌اند در بازتعریف نقش‌های جنسی، مهم‌ترین موضوع و آموزه را رسیدن به استقلال بین زن و مرد در عرصه‌های خانوادگی و اجتماعی عنوان کنند.

فمینیسم در این مقطع مدعی است نباید گمان برد ویژگی‌ای در زنان وجود دارد که آنان را به‌طور طبیعی به نقشی خاص پیوند می‌دهد؛ نقشی که آنان را در ارتباط با مرد و میزان فایده‌ای که برای خانواده دارند، تعریف کند. با این نگاه ویژه به مسئلهٔ برابری، زنان و مردان در عرصهٔ زندگی، چه در سطح خانواده و چه در سطح اجتماعی، بیشتر احساس استقلال می‌کنند و بسترهای لازم پیوند و وابستگی رفته‌رفته از بین می‌رود؛ بنابراین مفهوم برابری برای این منظور بسنده است؛ به‌ویژه آنکه دامنهٔ این برابری به قوانین، برنامه‌ریزی اجتماعی و نقش‌های خانوادگی نیز کشیده می‌شود. به عبارت دیگر، زنان با ورود به فضاهای جدید و تجربه‌های نو رابطهٔ جنس - نقش، زن - خانه‌دار، و زن - آرامش‌بخش را از دیدگاه خود به چالش کشیدند و کوشیدند برای «استقلال» به‌منزلهٔ یک رفتار، نظریه‌ای تدوین کنند. بر همین مبناست که از نظر برخی زن پژوهان، استقلال^{۱۶} و فردیت^{۱۷} هدفی ضروری برای زنان است و جلوهٔ سیاسی این دغدغه در مباحث هواداران برابری حقوق نیز دیده می‌شود. این واژه، یعنی برابری حقوقی در ادبیات فمینیستی به معنای برابری در هر عرصه و برابری در فرصت‌ها و دسترسی به منابع

¹⁶ - Autonomy

¹⁷ - Individuality

نیز است. بنابراین نفی نظام جنسیت در همهٔ مراتب که فمینیست‌ها جملگی طرفدار آن‌اند، به رد کردن نقش‌های جنسی و نابودی جنسیت در همهٔ عرصه‌ها خواهد انجامید. از نظر نویسندۀ کتاب در خدمت و خیانت زنان، زنان افسارگسیخته‌ای که در موج سوم فمینیسم به آزادی رسیده‌اند، مجبور به خانه‌داری و حضور فعال در اجتماع هستند. در این راستا او پرسش را مطرح می‌کند که آیا زنان ذاتاً و جسماً، قدرت کافی برای کنترل هر دو رادارند؟ از نظر زرلکی، طبیعتاً این غیرممکن است. گویا از نظر او، زن اصلاً حق ندارد کار خانه را حذف کند. حذف خانه‌داری در مکتب فمینیسم، می‌تواند به نابودسازی ذات درونی زن منجر شود. پس او فمینیسم را صرفاً «خوش‌رقصی تجملاتی» و یک‌مشت القائات تسخیرکننده می‌بیند. زرلکی بدون هیچ ادلهٔ علمی، روان‌شناسی و یا اجتماعی و بدون ارجاع به هیچ روان‌شناس و یا روان‌کاو برجسته‌ای بیان می‌کند که ریشه‌های مرد ستیزی در زنان مربوط به دورهٔ کودکی آنان است.

«تجربه‌های روان‌کاوی نشان می‌دهد گرایش‌های مرد ستیزانه در بسیاری از زنان ریشه در ابتدایی‌ترین تجربه‌های کودکی دارد» (همان: ۱۶)

نویسنده با استفاده از جملاتی مانند «یافته‌های جامعه‌شناختی نشان می‌دهد...»، «بر اساس مدارک و شواهد معتبر آماری...» یا «بررسی‌های روان‌کاوانه نمونه‌ای بسیاری از این دست را نشان می‌دهد...» به شرح و بیان عقاید ذات انگارانه و غیرعلمی خود می‌پردازد و در این راستا زن را موجودی روان‌نژند می‌خواند است که در قلمرو تاریکی به سر می‌برد:

اگر بخواهیم همچنان سر در بحر روان‌نژندی‌های زنانه فرو ببریم بی‌تردید در اعماق این قلمرو تاریک به مرزهای روان‌پریشی خواهیم رسید. (همان: ۷۰)

زرلکی زن را موجودی «هیستریک»، «هیجان‌زده»، «معتاد به درد و مازوخیست»، «دارای جنون ماهانه»، «کروموزوم افسرده» و «سردمزاج روانی» توصیف می‌کند، او برای هر کدام از برجسب‌های خود، توضیحاتی غیرعلمی و عامیانه نیز ارائه کرده است، بدین ترتیب زنان را از آن جهت که از نظر او روان‌نژند و نامتعادل هستند و همچون گهواره‌ای میان قطب‌های هستی ناپایدار معلق‌اند، قلمرو تاریک می‌نامد که فرمانروای این قلمرو تاریک، افسردگی و هیجان است:

«همه چیز در منطق رفتاری زن از افراط و تفریط پیروی می‌کند. تعادل واژه نامأنوسی برای توصیف رفتار و واکنش‌های زنانه است. در حقیقت این قلمرو تاریخ دو فرمانروا دارد. هیجان و افسردگی.» (همان: ۷۰)

«در شخصیت‌شناسی زنان نویسنده و هنرمند معمولاً رگه‌هایی از ناسازگاری‌ها، ناهنجاری‌ها و روان‌نژندی‌ها دیده می‌شود.» (همان: ۶۴)

«طبیعت زندگی زن را متناقض خواسته است. او باید برای رسیدن به سهمی از خوشبختی، رنج بکشد. وجوه تناقض در زندگی زن بسیار است. او همواره از کودکی تا پیری میان احساسات متناقض و متضاد خود سرگردان است.» (همان: ۹۲)

«هیجان و افسردگی به‌عنوان دو فرمانروای قلمرو هستی زنانه دو فرمانروای اسکیزوفرنی هستند.» (همان: ۷۱)

«سردمجازی هم یکی از نشان‌های دوجانبه رفتار شبه سادومازوخیستی زنان است. محروم کردن خود و دیگری از لذت روشن‌ترین تعریف سردمزاجی شایع میان بسیاری از زن‌هاست که تنها با انگیزه‌های سادومازوخیستی زنان قابل توجیه است.» (همان: ۱۰۳)

به‌زعم نویسنده، زن یک واپس زده، یک محروم، یک فاقد عطایای طبیعی، یک محروم از میل جنسی؛ حسود، یک ترشیده‌ی آکنده از عقده‌های حقارت نسبت به مردهاست، به این ترتیب و با این تعاریف از زنانگی واضح است که زنان خود را به واسطه زن بودن بدبخت و حقیر فرض کنند. نویسنده در سطر به سطر از کتاب به این نکته اشاره دارد که زن موجودی آسیب‌پذیر است و به‌خودی‌خود نمی‌تواند تصمیم بگیرد. او در این زمینه، تمام نظریه‌های فمینیستی را زیر سؤال می‌برد و آن را «یک دام» تلقی می‌کند. دامی که «زدواج ستیزی» را گسترش می‌دهد و می‌تواند به نابودی زن‌ها منجر شود چون طبیعت ذاتی و نیاز «اختگی» آن‌ها را نادیده می‌گیرد:

«به‌گواهی همه استنادات علوم تجربی و علوم انسانی، جنس ظریف‌تر و آسیب‌پذیرتر جنس مؤنث است، باوجود همه شعرها و شعرهایی که در یکی دو قرن اخیر پیرامون برابری و زن و مرد سر داده‌شده طبیعت به راه خود می‌رود.» (همان: ۲۸)

«دختر استحقاق چندانی برای فراتر رفتن از مقام مادر ندارد. او جنس برتر نیست.» (همان: ۱۵۵)

در این میان نویسنده نه تنها یک ذات باور و ذات‌گرای تمام‌عیار است که زن را ضعیف و شکننده می‌بیند. بلکه به کمک باورهای عامیانه مختلف، بدن او را سرشار از عناصر ضعیف

کننده می‌پندارد و بر همین اساس کهنتری زن را برساخت می‌کند و مهم‌ترین ویژگی آن را ناتوانی زن در اندیشیدن و تصمیم‌گیری می‌داند. به‌زعم نویسنده زنان شیفتهٔ انفعال و بی‌مسئولیتی هستند. از نظر او زنان علاقه‌ای به اندیشیدن دربارهٔ سیاست، علم، اجتماع، فرهنگ و... ندارند و ادعا می‌کند زنان اندیشه‌ای جز ازدواج و اتکا به مردان ندارند:

ضرورت نخست در زندگی زن ازدواج است... نیاز آغازین و بنیادین هر زنی در روند زیستن خود، ازدواج است. (همان: ۱۵ و ۱۶)

«دایرةٔ افکار دخترها حول یک محور می‌چرخد آن‌ها از هر دری که سخن بگویند و از هر راهی که بروند سرانجام به نقطهٔ مشترکی می‌رسند که همهٔ فعالیت‌ها و خلاقیت‌هایشان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اشتباه است اگر فکر کنیم شور و شوق دختران برای ازدواج فقط به مسائل فرهنگی و بومی و ویژگی‌های اجتماعی و مذهبی مربوط است. دختر به واسطهٔ آنچه سرشت زنانه می‌نامیم خواهان ازدواجی هر چه سریع‌تر است.» (همان: ۲۰)

«خانه قلمرو جاودانهٔ زن خانگی است. سیاست، حکومت‌ها، معضل اقتصادی و اخبار اجتماعی سرزمین‌های دور برای او مسائلی حاشیه‌ای و فرعی‌اند.» (همان: ۱۱۳)

«زن از هر آنچه بتواند او را از پذیرفتن مسئولیت‌های بی‌شمار معاف کند که خانواده و اجتماع برایش در نظر گرفته است بهره می‌گیرد. درد و بیماری یکی از راه‌های آشکار کردن ضعف و ناتوانی است.» (همان: ۱۰۱)

کسانی که جنس دوم دبووار را خوانده‌اند، احتمالاً این جملهٔ مشهور آن را به یاد دارند که «انسان زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود.» در حقیقت می‌توان همتای مناسب این ایده/تئوری فمینیستی را در یکی از دستاوردهای مهم مطالعات جنسیت در خصوص مردان نیز مشاهده کرد. به این معنا مردانگی نیز همچون زنانگی برساختی فرهنگی است. در کتاب جنس دوم، سیمون دبووار استدلال‌های خود را از طریق ایده‌های اگزیستانسیالیستی بیان می‌کند. دبووار باور داشت که وجود مقدم بر ماهیت است. وی به همین منوال استنباط می‌کند که یک انسان، زن یا مرد زاده نمی‌شود، بلکه تبدیل به زن/مرد می‌شود. چراکه انسان‌ها از اوان کودکی، نقش‌های فرهنگی معینی را می‌پذیرند. رویکرد سیمون دبووار در کتابش، نشان دادن این است که چگونه زنان به وسیله تاریخ و افسانه‌هایی بسیار کهن، تعریف و محدود شده‌اند که آن‌ها را در جایگاهی پایین‌تر قرار می‌دهد. به باور دبووار، تاریخ فرهنگی مانع از آن شده است که زنان آزادی خود را درک و بر اساس آن عمل کنند، اما آن‌ها می‌توانند با نفی این

افسانه‌های سنتی و فرهنگی، هویت خود را مجدداً بازتعریف کنند. دوبوواریسم استدلال‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و ماده‌گرایانه را برای تبیین دسته‌ای از ویژگی‌های رفتاری زنان که از کنترل فرهنگ خارج است، نفی می‌کند. به‌زعم دوبوواریسم اگر دختران نیز مانند پسران تربیت شوند آنگاه خود را استثنایی خواهند یافت و اگر مادر همچون پدر مسئولیت مادی و معنوی خانه را به عهده داشت در نظر دختر از همان اعتبار پایدار برخوردار می‌شد. دوبوواریسم بر این باور است که باوجود ساختارهای فرهنگی موجود زنان، بختی برای آزادی یا برابری ندارند. بااین‌وجود، دوبوواریسم خوش‌بین بود و عقیده داشت زنان می‌توانند زمینه‌آزادی خود را فراهم کنند. آن‌ها می‌توانند افسانه‌های فرهنگی را به چالش بکشند، می‌توانند استقلال اقتصادی بیشتری را تجربه کنند و بر تصور اشتباه پایین‌دست بودنشان در هر چیز فائق آیند. به‌این‌ترتیب برخلاف نظر زرلکی باید گفت خواسته‌های زنان این نیست که در زنانگی خود مورد تجلیل قرار گیرند بلکه زنان می‌خواهند در فعالیت‌های اجتماعی بیشتری شرکت کنند، مستقل‌تر شوند و آگاهی خود را ارتقا دهند. حقیقتاً زنان از این‌که فعالیت‌هایشان را وقف هیچ هدفی نمی‌کنند رنج می‌برند، آن‌ها می‌خواهند مانند مجموع بشریت حقوق قانونی و امکانات واقعی برای فعالیت‌های اجتماعی و ارتقا آگاهی داشته باشند.

سخن آخر و نتیجه

اگرچه مطالعات جنسیت و تحلیل‌های فمینیستی، با تنوع وسیعی از تفاسیر موجود، به شکلی فزاینده به بخش پذیرفته‌شده‌ای از گفتمان اجتماعی و سیاسی معمول در ایران بدل شده است، اما مبانی علمی و نظری این واژه‌ها و رویکردهای آن‌ها همانند بسیاری دیگر از واژگان رایج در بحث‌های روزانه، سخنرانی‌ها، مقاله‌ها، کتاب‌ها، رسانه و نظایر آن کمتر مورد توجه و کنکاش واقع شده است و علت اصلی این امر تا اندازه‌ای مربوط به فقدان معرفت قابل‌ملاحظه در تحلیل‌های رایج فمینیستی و مطالعات جنسیت در ایران است، علی‌رغم رشد آگاهی نسبت به ایده‌های فمینیستی و مخاطبان بالقوه بسیار، متأسفانه تاکنون فهم اندکی از اندیشه‌ها و رویکردهای فمینیستی حاصل شده است، در این خصوص با بررسی آثاری که در ایران در خصوص مطالعات جنسیت و فمینیسم منتشر می‌شود می‌توان گفت با نوعی ساده‌انگاری در این حوزه مواجه هستیم، چراکه هنگام بحث در خصوص فمینیسم، عموماً موضوعاتی چون مسائل زنانه، جنسیت، تمایلات جنسی و نظایر آن به اذهان متبادر می‌گردد و یا بعضاً مشاهده می‌شود که حتی معنای اصطلاحی فمینیسم به شکل واقعی درک نشده است. در این راستا کتاب در خدمت و خیانت زنان اثر شهلا زرلکی نمونه‌ مناسبی برای این مدعاست. زرلکی

ابتدای کتاب را طوری آغاز می‌کند که گویی قرار است در خصوص مسائل و مشکلات تاریخی زنان و برساخت‌های فرهنگی زنانگی و جنسیت سخن بگوید اما رفته‌رفته خواننده با ادعاهای عجیب و غیرعلمی نویسنده مواجه می‌شود. نویسنده صراحتاً فمینیست‌ها را بی‌بندوبار، مکار، هم‌جنس‌باز - و نه حتی هم‌جنس‌گرا - و خودشیفته توصیف می‌کند به علاوه، زنان را مقهور ویژگی‌های جنسیتی دانسته که امکان رهایی از آن وجود ندارد و بدون هیچ استناد و ارجاع مشخصی ویژگی‌های جنسیتی خاصی را به‌صورت طبیعی برای زنان در نظر گرفته و ادعا می‌کند که این اطلاعات از آخرین یافته‌های روان‌پزشکی، روان‌کاوی و جامعه‌شناختی به‌دست‌آمده است درحالی‌که به‌سادگی به نظر می‌رسد ادعاهای نویسنده بر اساس باورهای عرفی شکل گرفته است. به نظر می‌رسد شیوه نگارش کتاب، زبان و لحن آن تقلیدی ناشیانه از کتاب جنس دوم سیمون دوبووار است، با این تفاوت که سیمون دوبووار نویسنده و اندیشمندی اگریستانسیال و برساخت‌گرا بود که تلاش کرد مسئله جنسیت را به صورت تاریخی و فرهنگی و به شکلی عمیق مورد مطالعه قرار دهد، درحالی‌که نویسنده کتاب مذکور در خصوص مسئله جنسیت و مقوله مردانگی و زنانگی عقاید شدیداً ذات باورانه و جبرگرا دارد؛ درحالی‌که در نظریه‌های فمینیستی این ادعایی معمول است که جنسیت با سیستم‌های چندگانه، متقاطع و سرکوبگر ساخته می‌شود، بنابراین مسئله سرکوب جنسیتی را تنها می‌توان با تحلیل جنسیت از طریق بررسی‌ها و مطالعات تاریخی، اجتماعی و بررسی‌های عمیق فرهنگی صورت‌بندی کرد. در این راستا رویکردهای تاریخی، فرهنگی، تبارشناسانه و زبانی نظریه برساخت‌گرایی اجتماعی یکی از ارزنده‌ترین موهبات در مطالعات جنسیت به حساب می‌آیند، به‌طوری‌که این تئوری به دست نظریه‌پردازان فمینیسم و به‌طور کلی پژوهشگران جنسیت - اعم از نظریه‌های مردانگی و زنانگی - جذب و به‌مثابه یک پارادایم تبدیل به جریان اصلی شده است. آنچه مسلم است این است که امکان‌های زن برای بشریت تاکنون خفه‌شده و گم‌گشته بوده است و به نفع زن و همگان است که اجازه داده شود زنان با تمام بخت‌های مساعد خود مواجه شوند. درنتیجه اینکه زن به‌واقع نه یار و یاور صادق مرد است و نه فرشته خانگی و نه ذاتاً یک مادر مقدس، بلکه با این توجیحات از او موجودی ساخته‌شده که جز جنسیتش سلاحی ندارد. در این راستا زنان باید از حمله‌هایی که متوجه آنان و نظریه‌های فمینیستی است مرعوب نشوند و از ستایش‌های بامنظوری که در راستای جنسیت سازی و مقدس سازی به آنان اعطا می‌گردد نیز اغوا نشوند.

منابع برای مطالعه بیشتر

- استونز، راب (۱۳۷۹) متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه از مهرداد میردامادی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۲) تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد حاضری و دیگران، چاپ اول، تهران: سفیر.
- ایبرمر، ام اچ، گالت هرفم، جفری (۱۳۹۴) فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان، ویراست نهم، تهران، نشر رهنما.
- باتلر، جودیت (۱۳۸۵) آشفتگی جنسیتی، ترجمه محمد قضایی، ناشر: نشر مجله شعر: info.PoetryMag.www
- دو بووار، سیمون (۱۳۸۲) جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی، چاپ پنجم، تهران، توس.
- زرلکی، شهلا (۱۴۰۰) در خدمت و خیانت زنان، چاپ پنجم، تهران، چشمه.
- غذامی، عبدالله (۱۳۹۵) زنان و زبان، ترجمه هدی عوده تبار، تهران، گام نو
- لیکاف، رابین تالمک (۱۳۹۹) زبان و جایگاه زن، تهران، نگاه

Burr, Vivien (1995). *An Introduction to Social Constructionism*, London: Routledge

Hallway, w. (1984) Gender difference and the production of subjectivity; in J. Henriques, w Hollway, C. Urwin, C. venn and V. walkerline (eds), *Changing the Subject; Psychology, Social Regulation and Subjectivity*. London: Methuen

Moers, Ellen (1985) *Literare Women; The Great Writers*; New York; Oxford University Press

inverted Simon de Beauvoirism
(Criticism of the book in the service and betrayal of women by Shahla Zarleki)